

با چشمان شرمگین: تقابل اسارت با آزادی

محبوبه فهیم کلام*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

محمد رضا محسنی**

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱۰، تاریخ تصویب: ۹۱/۲/۲۰)

چکیده

مهاجرت یکی از چالش برانگیزترین مباحث عصر حاضر به شمار می‌رود، که همواره توجه منتقدان و نویسندگان بسیاری را به خود جلب کرده است. طاهر بن جلون، نویسنده معاصر آفریقایی تبار فرانسوی در زمره این نویسندگان است که رویکرد او به مقوله مهاجرت، با توجه به شمار فراوان آثار وی با این مضمون، رویکردی خاص به نظر می‌رسد. با چشمان شرمگین، یکی از آثار برجسته داستانی اوست که مشکلات زندگی یک دختر آفریقایی را در دو بخش (قبل و بعد از مهاجرت)، در دو دنیای متفاوت به تصویر می‌کشد. همه فضای داستانی اثر و مجموعه مفاهیم برجسته آن، رویارویی دو مفهوم اسارت/ آزادی را به ذهن القا می‌کنند. مکان (مراکش، فرانسه)، جنسیت (زن، مرد) و تضادهای معنایی مفاهیمی چون مدرنیته/ سنت، مجموعه دوگانه‌هایی را می‌سازند که از نظر معنایی با مفاهیم اسارت/ آزادی همخوان می‌شوند. در این پژوهش برآنیم تا با رو در رو نهادن و بررسی این مجموعه مفاهیم، به درونمایه محوری اثر و دغدغه اصلی، هدف و پیام نویسنده‌اش پی ببریم.

واژه‌های کلیدی: تضاد، مهاجرت، هویت، سنت، زن، مراکش، فرانسه.

* تلفن: ۰۲۱-۴۴۸۷۱۰۸۷، دورنگار: ۰۲۱-۳۳۹۶۰۸۵۴، E-mail: m-fahimkalam@ia-arak.ac.ir

** تلفن: ۰۲۱-۴۴۸۷۱۰۸۷، دورنگار: ۰۲۱-۳۳۹۶۰۸۵۴، E-mail: mr-mohseni@ia-arak.ac.ir

مقدمه

طاهر بن جلون Tahar Ben Jelloun، نویسنده معاصر فرانسوی آفریقایی تبار، چهره برجسته تاریخ ادبیات جهان است که دو رمان او، با چشمان شرمگین *Les yeux baissées* و شب مقدس *La nuit sacrée* برنده جایزه گنکور شد. از دیگر آثار او می توان به فرزند خاک *L'Enfant de sable* و خوشه های نگون بختی *Les raisins de la galère* اشاره کرد.

اگر نگاه عمیقی به محتوای آثار ادبی او داشته باشیم، در می یابیم که واقعیت های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در آثارش تجلی دارند که این بازتاب در عین برخورداری از ارکان هنری و ادبی، دارای محتوا و مضمونی است که بار بسیاری از مشخصه های اجتماعی و فرهنگ ادوار تاریخی کشورهای آفریقایی را به دوش می کشد. نگرش بن جلون به مسائل پیرامونش، او را به خلق یکی از آثار برجسته اش با چشمان شرمگین برانگیخت و وی را بر آن داشت تا مقولاتی را برگزیند که تقابل آنان با یکدیگر همواره برای همگان، قابل تأمل است.

موضوع غالب آثار وی برگرفته از زندگی هموطنانش است که پس از مهاجرت به کشورهای پیشرفته صنعتی، با دنیایی متفاوت روبرو می شوند. در این اثر، بن جلون با استفاده از رخدادهای زندگی یک خانواده مراکشی، تفاوت های دو فضای مراکش و فرانسه را به تصویر می کشد.

بن جلون با برجسته کردن مجموعه ای از تضادهای مکانی و فرهنگی در آثار خود، تضادهای معنایی آزادی/اسارت، مدرنیته و سنت را به نمایش می گذارد و به واسطه همین تضادها، انزجار خود را از جامعه مراکش که بر باورهای تبعیض آمیز، نابرابری های جنسیتی، نگرشی خرافی و به کلامی دیگر دنیای اسارت بار استوار است، بیان می کند.

با توجه به این که تاکنون پژوهشی درباره این اثر و درونمایه های اصلی آن انجام نشده است، این مقاله برآن است به موازات تحلیل این مجموعه مفاهیم دوگانه، نشان دهد که چگونه بن جلون در این اثر، با ترسیم و قیاس آن ها در این دو کشور، به تحلیل و تقبیح اعتقادات، سنت ها و وقایع سرزمین خود (مراکش) می پردازد و گاه با نشان دادن فقر فرهنگی و نابسامانی های موجود در این جامعه به شدت از آن انتقاد می کند.

بحث و بررسی

قرن بیستم میلادی، قرن حوادث و تشنجات بزرگ و فراوانی در تاریخ آفریقا بود. به دنبال مهاجرت بسیاری از آفریقایی ها به کشورهای اروپایی، از جمله فرانسه، نسل جدیدی از

نویسندگان وارد عرصه ادبیات اروپایی شدند. موضوع اصلی آثار این نویسندگان، درک جدیدی از زندگی و قیاس شیوه زندگی در آفریقا و اروپاست. به کلامی دیگر، می‌توان آثار ادبی این دوره را در جنبشی به نام «ادبیات مهاجرت» گنجانید. آثار این دوره به طور عمده درباره جلوه‌های مثبت و منفی زندگی در سرزمین آبا و اجدادی است و یا به تفاوت‌های شیوه زندگی در زادگاه با سرزمین‌های دیگر می‌پردازد.

داستان‌های بن‌جلون، حکایت مردم سنتی مراکش است که از فضای بسته فرهنگی کشورشان می‌گریزند و به سرزمین دیگری پناه می‌آورند. شخصیت‌های وی، همچون خود او، پیوسته در تلاشند تا علیه نظام‌های فرهنگی غلط جامعه خود قد علم کنند، ولی در این وادی بیشتر با شکست مواجه می‌شوند و ناگزیر خسته از فضاهای بسته و حصارهای پیرامون خویش، به کشور دیگری مهاجرت می‌کنند. ولی پس از مهاجرت، با مفاهیم، افکار، نگاه و دنیایی متفاوت که در تضاد با آموخته‌های پیشینشان است، مواجه می‌شوند.

با چشمان شرمگین نیز در زمره این آثار قرار می‌گیرد؛ در این اثر، بن‌جلون، زندگی یک دختر مراکشی را در دو بخش (قبل و بعد از مهاجرت) به تصویر می‌کشد. از این روست که داستان از دو دنیای متضاد گزارش می‌دهد: دنیای سنتی مراکش و دنیای مدرن فرانسه. نویسنده می‌کوشد که بخش اول را در توصیف فضای سنتی حاکم بر مراکش و بخش دوم را در وصف جهان مدرن غرب بنویسد.

بخش اعظم وقایع ابتدایی اثر، در خانه‌ای روستایی در مراکش می‌گذرد. عنصر مکان، (روستا و خانه روستایی در مراکش) در این داستان نقش بسزایی در ساختار رمان ایفا می‌کند و با پیشروی داستان، این امر بر خواننده محرز می‌شود. با مهاجرت خانواده به فرانسه، فضای حاکم بر داستان و کنش شخصیت‌ها رنگ دیگری می‌یابد.

رویارویی موقعیت‌های مکانی، همخوان با مفاهیم اسارت / آزادی

«هر اثر ادبی به عنوان نمایش دهنده حوادث، کنش‌ها و شخصیت‌ها، ناگزیر بر محورهای زمان و مکان واقع می‌شود» (مارچسه ۳۱۱). از این رو، این محورها نه تنها نقش ویژه‌ای در چگونگی ساختار داستانی دارند، بلکه مفاهیم اساسی اثر نیز حول محور آن‌ها شکل می‌گیرد. در با چشمان شرمگین، تغییر محور زمانی کوتاه و ناچیز است، ولی جابجایی مکان (از روستایی در آفریقا به شهری مدرن، مانند پاریس) و پیامد آن، رویارویی شخصیت رمان با دو دنیای به کلی متفاوت، اهمیت غیرقابل اجتنابی در پیشرفت رخدادهای اثر و تحول

شخصیت‌های آن می‌یابد.

فضای داستانی، تنها به توصیف و قیاس مناظر و چشم‌اندازهای سرزمین مراکش و فرانسه محدود نمی‌شود، بلکه به تشریح فرهنگ بومی هر دو کشور، افکار و اعتقادات، آداب و رسوم و شیوه متداول زندگی مردم گسترش می‌یابد. بن جلون با مهارتی خاص، تضاد دوگانه موقعیت‌های مکانی را در این دو کشور در خلال داستان ترسیم می‌کند. بنابراین؛ در این اثر می‌توان دو فضای متفاوت را از هم متمایز کرد: فضای روستایی مراکش و فضای شهری و مدرن پاریس. این دو فضا نمایانگر دو دنیای متفاوتند که تنها فصل مشترکشان، حضور شخصیت اصلی داستان است. فضای ترسیم شده ابتدای رمان به توصیف فضای مرگبار حاکم بر خانه و جهان پلشت خرافه‌پرست جامعه مراکش محدود می‌شود. فضای داستان نه تنها توصیف مناظر و رویدادها را در برمی‌گیرد، بلکه از طریق اشیا نیز حس نویسنده را به مخاطب انتقال می‌دهد. طبق نظر میشل بوتور «حضور و یا فقدان یک شی، می‌تواند به عنوان نشانه، ارزشمند باشد» (بوتور ۵۴۸)، به نقل از پژوهش زبان‌های خارجی، حق روستا ۹) از همان صفحات ابتدایی داستان که راوی فضای بسته و محقر خانه روستایی خود را به تصویر می‌کشد، بر آن است تا احساس اسارت و حقارت شخصیت را به خواننده منتقل کند: «روی تشک و بالشت پر از کاه و حصیر می‌خوابیدیم. آن قدر نازک بود که به زمین می‌چسبید، ولی حق اعتراض نداشتیم. تمام شب تصویر رؤیاهایم را بر دیوار کاه گلی می‌تاباندم. رؤیاهایم مثل رؤیای دختر چوپانی بود که دلش می‌خواهد همه حیوان‌هایش را به کشتارگاه بفرستد. می‌خواستیم از شر این حیوان‌ها خلاص شویم تا بتوانیم این خانه شوم را رها کنیم و برویم... از وقتی که پدرم رفت، این خانه نفرین شده بود...» (بن جلون ۲۴)

تا اواسط داستان با این فضای غمناک روبروایم که اعتقادات خرافی، نه تنها خانه، که تمام روستا را در بر گرفته است: «می‌گویند وقتی که قرص ماه کامل است، نباید از چاه پایین رفت. چون آدم بدبخت می‌شود». (همان ۵۴) «عمه‌ام، وسیله‌ای را با قیمت بالایی به مردم می‌فروخت و ادعا می‌کرد که برای طلسم و زبان‌بندی نتیجه‌بخش است». (همان ۵۷) «رویم سیاه که قدم نحس باعث شده توی این خانه دعوا راه بیافتد». (همان)

موقعیت مکانی نیمه نخست داستان؛ خانه روستایی، جنگل و بیشه است. گرچه، «واژگان جنگل و روستا پیوسته آرامش و طراوت و پاکی را به ذهن القا می‌کند» (برن ۶۶)، ولی در این داستان، ده به تصویر کشیده شده توسط بن جلون، بیشتر هراس و گاه احساس اسارت در دنیایی بسته را به ذهن خواننده متبادر می‌کند و دلیل آن نیز، محرومیت اجتماعی و فضای بسته

فرهنگی حاکم بر این روستاست: «ده ما دور از شهر بود. فقط مرگ می‌توانست از جانب خداوند نازل شود. کودک بیمار می‌مرد؛ چون پزشکی وجود نداشت و حکیم‌های ده همه حقه باز بودند ... پذیرفتم که برادرم مرده است. اما حق نداشتم جلو چشم مردم گریه کنم، چون گریه بلند برای دختر عیب بود». (بن‌جلون ۱۸)

«ده ما جغرافیای نحسی داشت. همه فقط با قاطر به این ده می‌آمدند... روستایی که

انگار، رنگ زندگی ندیده بود. زمان در این ده متوقف بود...» (همان ۲۴)

در بخش دوم داستان، خواننده از فضای تلخ و اسارت‌بار جامعه روستایی مراکش خارج می‌شود و با مهاجرت شخصیت داستان به پاریس، به دنیای شگفت‌انگیز شهری وارد می‌شود. نویسنده در ترسیم فضای حاکم بر پاریس با ظرافتی خاص، احساس آزادی شخصیت داستان را به خواننده القا می‌کند: «نور و رنگ آسمان فوق العاده بود. قدم زنان می‌رفتم، از تغییر رنگ‌ها و تکه‌های ابرهای شفاف با رنگ‌های آبی به وجد آمدم... اهمیتی نمی‌دادم که چطور باید به خانه برگردم. دیگر نگران نبودم که خانواده‌ام از دلشوره سرسام می‌گیرند». (همان ۸۴)

می‌توان گفت که از نظر بن‌جلون فضای شهری پر هیاهو نیز به‌گونه‌ای دیگر دلهره‌آور و هولناک است. در واقع؛ راوی داستان فضای مدرن و آزاد این شهر را در رویارویی و تضاد با فضای بسته و اسارت‌بار روستای خود قرار می‌دهد. او با مشاهده فناوری پیشرفته پاریس - که سال‌ها از آن محروم بوده است - از یک سو به وجد آمده و اظهار شادی می‌کند: «از آژیر آمبولانس خوشم می‌آمد». (همان ۷۴) و از سوی دیگر نه تنها آن‌ها را غیر قابل تحمل قلمداد می‌کند، بلکه در مقام قیاس آن‌ها با آرامش طبیعت روستای خویش برمی‌آید: «ولی، صدای پرنده‌ها، فریاد بچه‌هایی که از کلاس قرآن می‌آمدند، آهنگ ماشین درو، رنگ و بوی دیگری داشت.» (همان ۷۴) پر واضح است که در این شاهد مثال‌ها، راوی به توصیف و قیاس دو دنیای متضاد می‌پردازد، ولی چنین استنباط می‌شود که او علیرغم مهاجرت به فرانسه، همچنان خود واقعی‌اش را متعلق به زادگاهش، مراکش می‌داند و با تداعی‌های ذهنی و نوعی درون‌نگری، به توصیف سرزمین پدری و بازگویی یادمان‌های دوران کودکی‌اش در بخش دوم داستان می‌پردازد. جالب توجه است که رویدادهای دوران کودکی و چهره سرزمین اجدادی بارها در داستان تکرار می‌شوند. در واقع، به بیان فروید «تمامی خوشه‌واره ذهنی mental constellation که در کودکی تجربه کرده و در ناخودآگاه وی نقش بسته، هنوز فعال است و در خیال، در زندگی روزمره و یا در نوشتار او تکرار می‌شوند». (لاگش ۳۶) شایان ذکر است

که با بررسی و نقد روانکاوی مفاهیم برجسته اثر بر اساس نظریه‌های روانشناختی فروید و شارل مورون، می‌توان به ضمیر ناخودآگاه نویسنده و نیز هدف وی از نگارش این رمان پی برد، گرچه این مبحث بسی گسترده است و در این مقال نمی‌گنجد.

زن/مرد، نمادی از دو مفهوم اسارت/آزادی

با خوانش آثار بن جلون، اولین موردی که توجه هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند، جنسیت شخصیت داستانی اوست. «زن در ادبیات، معمولاً «دیگر» است و در حاشیه». (مقدادی ۳۰۵) ولی در تمامی آثار بن جلون، شخصیت محوری داستان، همواره زنانند. آنان نماد طبقه مظلوم جامعه مراکش‌اند که گاه تحقیر شده و به سهولت استبداد جامعه را می‌پذیرند (مانند زهرا، شخصیت داستان فرزند خاک) و گاه علیه استبداد حاکمه شورش می‌کنند و در برابر فساد و بی‌عدالتی‌های درون جامعه به پا می‌خیزند و به گونه‌ای جسارت خود را به‌نمایش می‌گذارند. آنان خواهان پیشرفت و خود ادراکی جامعه در برابر استبداد و ارتجاع فکری‌اند. (مانند شخصیت عصیانگر داستان‌های خوشه‌های نگون‌بختی و با چشمان شرمگین). زنان در طول تاریخ، قربانی سلطه مردان بوده‌اند و می‌توان دلیل گزینش زنان به عنوان نماد آحاد جامعه مراکش توسط نویسنده را به آن نسبت داد.

زنان داستان با چشمان شرمگین، مانند دیگر آثار بن جلون، اولین قربانیان سنت‌ها و باورهای غلط جامعه سنتی‌اند و به نوعی هم نخستین سنت‌شکنان به شمار می‌آیند. این زنان در فضای بسته روستایی مراکش، تحت سلطه مردان مستبد، روزگار می‌گذرانند و ابتدایی‌ترین حق انسانی آنان «تعلیم و تربیت» نیز نادیده گرفته می‌شود. بارها عباراتی که مبین این امر است، توسط راوی-شخصیت بیان می‌شود: «در روستای ما، دختران اجازه درس خواندن نداشتند و نمی‌توانستند به کلاس قرآن بروند و خواندن و نوشتن یاد بگیرند». (بن جلون ۷۶) ولی شخصیت داستانی، جنسیت خود را با حضور در بطن جامعه مغایر نمی‌داند و به رغم نگاه‌های تحقیرآمیز اطرافیان، سنت شکنی کرده و خود را در صف مردان جای می‌دهد: «دخترها حق درس خواندن نداشتند. برادرم، حیوان‌ها را به صحرا برد و من لوح او را برداشتم و همراه بقیه پسرها در کلاس درس حاضر شدم...» (همان ۲۵).

پر واضح است که در بخش اول داستان که در مراکش می‌گذرد، زن در مقابل مرد است که معنا می‌یابد و به او به چشم «دیگری» نگریسته می‌شود. نویسنده تلویحاً به رو در رویی جنسیتی زن/مرد اشاره می‌کند و از این که آزادی تنها در انحصار مردان است، اظهار تأسف

می‌کند. آثار بن جلون همواره سیری به سوی نمایش نابرابری های جنسیتی دارد. بنابراین؛ مفاهیم زن/ مرد، مجموعه مهمی است که نه تنها در این اثر، بلکه به تقریب در تمامی آثار داستانی بن جلون با مفهوم اسارت/ آزادی همخوان می‌شود. زنان با چشمان شرمگین، پیوسته ناگزیر از ماندن در محیط بسته خانه‌اند. «علیرغم تعریفی که فرهنگ‌نامه سمبل‌ها از خانه به‌ما می‌دهد، خانه سمبلی است مؤنث با مفهوم پناهگاه، مادر، حامی یا آغوش مادری» (باشلار ۳۶، حق روستا، به نقل از پژوهش زبان های خارجی ۲۵)، خانه در این اثر مفهوم اسارتگاه را برای شخصیت داستان تداعی می‌کند. او همواره در تلاش است تا به هر بهانه‌ای از فضای بسته و پلشت خانه و رفتار ناشایست عمه رهایی یابد. احساس انزجار وی از فضای خفقان‌آور خانه و آرزوی رهایی با عبارات متعددی بیان می‌شود: «می‌خواستم این خانه شوم و محله را رها کنم و بروم و از دست این عفریته فرار کنم». (بن جلون ۲۴) «جای دنجی لای خرسنگ‌ها پیدا کردم. جایی مثل غاری کوچک. آن را مامنی دور از خانه به حساب آوردم. پناهگاهی برای خودم». (همان ۲۸) از نگاه او، تنها راه برای رهایی از محیط ملال‌آور خانه و رسیدن به آزادی، یا فرار از خانه و برگزیدن تنهایی است یا فرار از محدودیت‌ها و شورش علیه تمام نظام‌های تبعیض‌آمیز و غیرمنطقی تدوین شده توسط جامعه. بنابراین، با حضور در جامعه، شورش خود را آشکارا ابراز می‌دارد. از نگاه او که دختری آزاداندیش و آزادیخواه است، مفاهیم «ماندن در خانه/ حضور در جامعه»، با مفاهیم اسارت/ آزادی همسو می‌شود. او بر این باور است که در مراکش «زن بودن، یک ضعف طبیعی است که همه زنان به آن عادت کرده‌اند و مرد بودن هم، توهم و خشونت است که دلیل موجهی برای انجام هر کاری به شمار می‌آید» (کن پیرو ۹۴).

رو در رویی مفاهیم زن/ مرد در روستای مراکش که به لحاظ معنایی، تداعی‌گر مفاهیم اسارت/ آزادی است، زمانی به اوج خود می‌رسد که شخصیت داستان، جنسیت خود را مانعی برای حضور در مکتب‌خانه و عاملی برای ماندن و حبس شدن در خانه تشخیص می‌دهد، ولی او پس از مهاجرت به فرانسه، راهی مدرسه می‌شود و به آسانی در جامعه حضور می‌یابد: «یادگیری خواندن و نوشتن به منزله اولین پیروزی بر اسارت و عقب ماندگی» (بن جلون ۸۰) برای اوست.

حضور در جامعه، درک مفهوم آزادی را برای او به ارمغان می‌آورد و مفاهیم زن/ مرد نه تنها در هم‌آوردی باهم، بلکه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند: «بر خلاف ده ما که دخترها از مدرسه رفتن محروم بودند، در این مدرسه فرانسوی، پسرها و دخترها با هم بودند و معلم هم چوب در دست نداشت...هیجان زده بودم و احساس می‌کردم از قفس آزاد شده‌ام». (همان

(۷۸).

از بیشتر رخدادهای در دو بخش داستان (مراکش / فرانسه) و احساس فردی شخصیت در تبیین و تجربه مفهوم اسارت و آزادی می‌توان چنین استنباط کرد که مجموعه تضاد مراکش / فرانسه، نه تنها بیانگر مفهوم اسارت / آزادی برای شخصیت است، بلکه از نظر معناشناختی گاه با مفهوم مرگ / زندگی مترادف می‌شود. در مراکش، آموزش، تعلیم و تربیت که نخستین گام برای پرورش انسان است و شرکت در مجامع عمومی برای دختران ممنوع است. جمود فکری دختران، دنیایی مرگبار برای آنان می‌سازد؛ از این رو، دنیای شخصیت در مراکش، دنیای سیاهی است که با عدم موجودیت وی همراه است و تداعی‌کننده مفهوم «مرگ و نیستی» است. به گونه‌ای که شخصیت داستانی پس از تجربه زندگی در فرانسه، به محض دیدن مجدد روستای خود، مفهوم مرگ را به صراحت به تصویر می‌کشد: «به دیوانه‌خانه آمده بودیم یا قبرستان؟ بوی نا می‌آمد. شاید بوی مرگ بود- مرگ تدریجی که بدون تب و عارضه تند اتفاق می‌افتد.» (همان ۲۰) تصویرهایی که نویسنده از آزار عمه (ص ۲۴)، بیماری و مرگ برادر شخصیت (ص ۴۸)، توفان مهیب (ص ۱۶)، زلزله (ص ۶۰)، له کردن گل‌ها و گیاهان (ص ۶۶) و خاموشی روستا نیز ترسیم می‌کند، جنبه‌ای نمادین می‌یابند. این تصویرها در بخش اول داستان، نماد مرگ می‌شوند و بر مفاهیم زوال و نیستی تأکید می‌گذارند. پس از مهاجرت به فرانسه، گرچه راوی- شخصیت با مشکلات هویتی، فرهنگی، زبانی مواجه می‌شود و چنین نتیجه می‌گیرد: «پاریس شهر من نیست و فرانسه نمی‌تواند کشور من باشد...» (همان ۱۰۵) ولی از آن جا که می‌تواند در جامعه همانند مردان حضور داشته باشد و با یادگیری علوم بر جهل خود فایق آید، احساس موجودیت می‌کند که این امر، مفهوم زندگی را به ذهن خواننده القا می‌کند. تصاویری که در این بخش از داستان توسط نویسنده ترسیم می‌شوند، مانند: روشنایی شهر (ص ۸۵)، صدای امواج دریا (ص ۹۹) آسمان صاف و آبی (ص ۱۰۰) نماد حیات و شکفتگی و پویایی‌اند و مفهوم زندگی را به ذهن متبادر می‌کنند. این نمادها تابع ذهنیات و طرز تلقی نویسنده از زوال و نیستی / زندگی و هستی است.

مهاجرت و بحران هویت

بحران هویت، موضوعی است که از سال‌ها پیش مورد توجه بسیاری از نویسندگان فرانسوی بوده است. بن جلون نیز از جمله نویسندگانی است که از این درونمایه ادبی سود جسته و تمامی آثار داستانی خود را بر محور این مضمون ساخته و پرداخته است.

در فصل شش داستان که ماجرای مهاجرت شخصیت اصلی داستان و خانواده‌اش را در بر می‌گیرد، با تحلیل‌های شخصی آنان پیرامون این موضوع مواجه می‌شویم که هر یک به نوبه خود قابل تأمل‌اند: «حس می‌کردم این سفر، سفر نیست. فرار است. فرار از ریشه خود». (بن جلون ۷۰)

«به نظرم می‌آمد که یک شبه کر و لال شده‌ام. پدر و مادرم مرا به شهری آورده‌اند که مردمش چشم دیدن مرا ندارند، به من پشت می‌کنند و با من حرف نمی‌زنند... شاید چون از جنس آنان نبودم ... نمی‌دانستم کیم؟ کجایم؟ و چه زمانی از روز را سپری می‌کنم.»
(همان ۷۲)

آن چه عنوان اثر، با چشمان شرمگین به ذهن خواننده متبادر می‌کند، نیز مبین همین امر است: شخصیت داستانی پس از مهاجرت به فرانسه، از این که از کشور خود گریخته و به مردمی در سرزمینی دیگر تحمیل شده است، شرمگین است. البته در نیمه نخست داستان نیز از سنت‌ها و باورهای غلط جامعه‌اش، احساس شرم می‌کند. گرچه، در فرهنگ سنتی کشورش، چشمان به زمین دوخته شده و شرمگین، به ویژه در زنان، حاکی از نجابت است، ولی او از این امر رنج می‌برد.

پس از مهاجرت به کشوری با زبان، فرهنگ و مردمی متفاوت، شخصیت داستان ناچار است تابعیت خود به این کشور را اعلام کند و مطابق ارزش‌ها و رسوم آنان رفتار کند، مانند آنان بیاندیشد و با زبانشان سخن بگوید. از این رو چنین استنباط می‌شود که هویتش دچار خدشه شده است یا به نوعی، وی با هویتی دوگانه مواجه می‌شود. از بسیاری از صحنه‌های داستان، چنین برمی‌آید که او از یک سو، به واسطه نواندیشی‌اش به هیچ روی شباهتی به مراکشی‌ها ندارد و از سوی دیگر؛ نمی‌تواند فرهنگ غربی و روحیه نژادپرست برخی از فرانسوی‌ها را بپذیرد. به همین دلیل است که در زندگی مشترک با یک فرانسوی نیز به بن بست می‌رسد. و در نهایت، این تضاد، دوگانگی و چند هویتی او توسط همسرش نیز به باد انتقاد گرفته می‌شود: «فکر می‌کردم تو بین دو فرهنگ و دو دنیا قرار گرفته‌ای، اما در عمل می‌بینم که در جای سومی ایستاده‌ای که نه خاک زادگاهت را قبول داری و نه کشوری که تابعیت آن را پذیرفته‌ای...» (همان ۳۱۸)

در بخش دوم داستان، فرانسه گاه با چهره‌ای مستبد ظاهر می‌شود و این امر، خواننده را به یاد چهره کریه و ظالم عمه (در بخش اول داستان) می‌اندازد. همان گونه که عمه، در خانه

روستایی خویش در مراکش، برادرزاده‌های خود را مهمان ناخوانده می‌پندارد و تاب و تحمل آن‌ها را ندارد و با حکمفرمایی خویش مایه آزار آنان می‌شود، فرانسه نیز به مهاجران خود، همانند عناصری بیگانه می‌نگرد و نگران نفوذ آن‌ها به درون فرهنگ و جامعه خویش است. در فضای روستایی مراکش؛ عمه، برای رهایی از دغدغه‌های خود، به کشتن یکی از برادرزاده‌هایش اقدام می‌ورزد، در فضای مدرن شهری پاریس نیز، فرانسه هر از چند گاهی یکی از مهاجران ناخوانده خود را راهی نیستی می‌سازد: «تابستان ۱۹۷۳ غم انگیز بود. عبارات «شکار انسان»، «عرب کشی» و «مهاجرکشی» را یاد گرفتم. عبدالوهاب، ۲۱ ساله، به دست جوان فرانسوی در سواحل ماریسی به قتل رسید... سعید عون‌الله، ۳۷ ساله، با هشت گلوله در شکم و جمجمه...» (همان ۱۲۲)

یکی از مفاهیمی که در بخش دوم اثر توجه خواننده را به خود جلب می‌کند، رویارویی مفهوم فرانسوی/مراکشی است که با مفهوم خودی/بیگانه هم معنا می‌شود. این رویارویی، در بخش دوم اثر به خوبی مشهود است؛ احساسی که به واسطه آن مراکشی‌های مهاجر؛ خود را در جمع فرانسویان نا همگون می‌دانند. گرچه مهاجرت به کشور پیشرفته‌ای مانند فرانسه، آزادی را برای آنان به ارمغان می‌آورد، ولی از آن جا که از زادگاه خود دور مانده‌اند؛ به تنهایی و انزوا دچار شده و با بحران هویت مواجه می‌شوند.

در این اثر، نه تنها هویت، بلکه واژگانی مانند «زادگاه» و «وطن» از معنای ویژه‌ای برخوردار می‌شوند. «وطن فقط چهار تا دار و درخت، مرتع و کوه نیست. وطن، باد و گرما، گرد و غبار پاییز، بوی کهنه شهر، عطر مطبخ و زبان و لهجه هم نیست» (همان ۲۵۰). می‌توان گفت وطن در غالب آثار بن جلون، به مثابه مادر است که انسان در بطن و وجود او متولد می‌شود و شکل می‌گیرد، ولی سرزمین عاریتی به منزله نامادری است که هرگز نمی‌تواند جایگزین مادر شود. بیشتر مهاجران مراکشی، گرچه در کشوری مانند فرانسه پیشرفت کرده و به رفاه نسبی و آزادی فرهنگی دست یافته‌اند، ولی برای فرار از آزارهای روحی نامادری، به ترجمه سکوت دردناک زندگی خود می‌پردازند. نمونه بارز این امر، روی آوردن بن جلون به نوشتن خاطرات خویش در قالب رمان است.

در صحنه‌ای از داستان، شخصیت داستان به گفت‌وگو با نویسنده‌ای صاحب نام در پاریس می‌پردازد که او نیز مهاجر مراکشی است. از فحوای کلام و نوع گفت و گوی آن دو چنین بر می‌آید که آن نویسنده، خود بن جلون است. در واقع می‌توان گفت؛ او از عنصر گفتگوی درون متنی مدد می‌جوید تا پس از تجربه دو دنیای متفاوت، ذهنیات خود را درباره کنش‌ها و افکار

امثال خود پیرامون زندگی در موطن خود (کشوری سنتی) سرزمین عاریتی (کشوری مدرن) باز گوید.

نتیجه

دو مفهوم آزادی/ اسارت از درونمایه‌های بنیادین این اثر شمرده می‌شود. نگارندگان با خوانش اثر به این نتیجه رسیده‌اند که دغدغه اصلی نویسنده، ترسیم تفاوت‌های آشکاری است که پیش و پس از مهاجرت رخ داده است. در واقع، سرزمین مادری بواسطه سنت‌های پوشالی، باورهای خرافی و بی‌اعتنایی اش به نیازهای انسانی، نماد اسارت است، در حالی که شرایط پس از مهاجرت، نمادی از بازیابی آزادی است؛ زیرا هنگامی که معیارهای فکری و افق نگاه قهرمان داستان، به دلیل حضور در جامعه ای مدرن و سامانمند، دچار دگرگونی اساسی شده و به تدریج از بند اندیشه‌های بی‌بنیاد و الگوهای متحجرانه گذشته‌رهایی می‌یابد تا ره‌آورد این هجرت، دستیابی به آزادی و موقعیتی انسانی‌تر و سزاوارانه‌تر باشد.

بن جلون با نگرش مدرن خویش، سلسله جنبان تحولات فکری ژرفی در دیدگاه‌های مردم سرزمینش شد که بستری مناسب برای تبلور امیدها و آرزوهای بسیار بود: پایان نظام استبدادی و نگرش سنتی، پرهیز از خرافه پرستی و به رسمیت شمردن جایگاه زن در خانواده و جامعه.

او به خوبی جامعه سنتی کشورش، شیوه زندگی، افکار باطل برخی از آنان، خرافه‌پرستی و بسیاری از جنبه‌های دیگر آن را می‌شناسد. بنابراین، با خلق عناصر متضاد (مانند زندگی در دو کشور سنتی/ مدرن) و مکمل‌هایی به ظاهر متضاد (مانند زن/ مرد) و با تحلیل رویکرد آن‌ها در دو جامعه متفاوت، بر غلط بودن سنت و تفکر مردم سرزمین خویش صحنه می‌گذارد. تفاوت مکانی و تضادهای معنایی مفاهیمی چون مدرنیته/ سنت، موطن/ وطن عاریتی، زن/ مرد، مراکش/ فرانسه جزء مجموعه دوگانه‌هایی‌اند که ریشه در دوگانه ای بنیادین دارند که همانا دو مفهوم آزادی/ اسارت است.

بنیان داستان‌پردازی بن جلون، واقعیت‌گرایی است. او در نقش یک روشنفکر معاصر، با بیان واقعیت‌های تلخ جامعه سنتی زادگاه خود و با به نمایش گذاشتن تفاوت‌ها و تضادها در دو دنیای متفاوت، نه تنها ذهن مخاطب را به چالش وامی‌دارد، بلکه بیش از پیش بر فقر فرهنگی جامعه مراکش صحنه می‌گذارد و آن‌را به باد انتقاد می‌گیرد.

می‌توان گفت مهمترین انگیزه‌ای که بن جلون را بر آن می‌دارد، تا چنین موشکافانه به

نگارش جزئیات زندگی خود و هموطنانش (قبل و بعد از مهاجرت) دست یازد، اثبات خویشتن است. در واقع؛ او درد آنان را به مثابه درد خویش در نظر می‌گیرد. در اثر داستانی‌اش، از یک سو با اشاره به محدودیت‌های موجود در جامعه، مشکلات فرهنگی دنیایی که در آن رشد یافته، بر می‌شمارد و از سوی دیگر، به مصایب مهاجران که از هویتی دوگانه برخوردارند، می‌پردازد؛ بنابراین برای خود وظیفه مهمتری تعریف می‌کند. همین دغدغه است که وی را به نگارش اثر دیگرش فرزند خاک برمی‌انگیزد.

بن جلون به عنوان نویسنده‌ای مدرن و پیوند دهنده سنت‌های فرهنگی و ادبیات مدرن، با طرح مضامین کهن در قالب داستانی نمادگرا و مدرن، ترکیب هماهنگی از عناصر متضاد ارائه می‌دهد که این از جمله ابداعات او در خلق رمانی مدرن است.

Bibliography

- Bachelard, G. (1957). *La poétique de l'espace*. Paris. Gallimard.
- Ben Jelloun, Tahar. (1991). *Les yeux baissées*. Paris. Seuil.
- Brin, François, (1999). *Le blé en herbe*, Paris, Ellipses.
- Hagh Roosta, Maryam. (1384/2005). *Khanye Bernada Alba:taghabole sonat ba azadi*. Tehran. Pazhuheshe zabanhaye khareji.
- Kohn-Pireaux, Laurence. (2000). *Etude sur Tahar Ben Jelloun*, Paris, Ellipse.
- Lagach, Daniel. (1973). *La psychanalyse*, Paris, Université de France.
- Meghdadi, Bahram. (1378). *Farhange estelahate naghde adabi*. Tehran, Fekre rooz.